

آمیولاتس

وضعیت تور ایستی



پوریا عالمی

وضعیت توریستی ما یک وضعیت تور ایستی است. عرض می‌کنم چرا؛

تور ایست بازرسی

ما یکبار با تور رفتم سفر یک‌روزه، از همان بدو حرکت، تولیدر پرده‌ها را کشید و گفت: ایست، یعنی بایستید. ما هم که نابلد ایستادیم. تولیدر گفت: همه با اشاره من.. یک دو سه.. و شروع کرد به انجام یکسری حرکات نمایشی و ما را هم وادار کرد به رفتار موزون. حالا شما توی مینی‌بوس اگر همین‌طوری هم بایستی و مینی‌بوس توی جاده چالوس هی بپیچد ناخودآگاه می‌پی‌ری بالا و پایین و حرکات موزون می‌شود و به جاده چالوس هم که حرجی نیست. در همین حالت بالاوپایین بودیم که تولیدر گفت: ایست، ما گفتیم: ما که ایستادیم، نگو ایست ایست بازرسی است.

تله تور ایستی

تله توریستی تبلیغاتی است که آژانس‌های مسافرتی می‌کنند. همین کار را اگر شکارچیان بکنند صدتا «ان‌جی‌او» جمع می‌شوند و دراعراض به ازبیرن‌رفتن گونه‌های در حال انقراض بیانیه می‌دهند. اما آنها که حیوان هستند، ما که آدم هستیم چی؟ طرف اولش می‌گوید هتل ۷۰۰ستاره ماشین در اختیار، صبحانه و شام و ناهار، سونا و جکوزی و خزینه، خشک و روشور، اینترنت، ماساژور غیرانسانی و چوپوچه، در یکج مسافرتی‌شان است. شما می‌گویید من چی بیاورم؟ صاحب آژانس می‌گوید فقط دست همسر محترم را بگیر و بیاور. آقا ما هم دست‌همسر راه می‌افتادیم به سفر، همین که از هواپیما پیاده می‌شوید می‌بینید شما را به امان غریزه‌های حیوانی – انسانی رها کرده‌اند که راه را پیدا کنید و برای خوردخوراک مجبور شوید با شاخه، نیزه درست کنید و بروید شکار در دل مملکت غریبه. بعد که زنگ می‌زنی به آژانس مسافرتی که چرا؟ می‌گویند: ما می‌خواهیم شما روی پای خودتان بایستید. یعنی شما از حالت توریست باز تبدیل می‌شوی به تور ایستی که باید ایستادگی کند.

اینتر تور ایست

اینتر تور ایست، وضعیت اینترنت در سفر است. اینترنت انواع موبایل که دقیقاً مصداق زنده آفتابه‌لگن هفت‌دست است و شما هم باید به‌خطر آفتابه لگن سرویس‌های اینترنت تلفن همراه، بایستی، بلکه آنتن بدهد. هزینه همین خدمات اینترنت موبایل آفتابه‌لگنی را البته با شما به قیمت آفتابه‌طلا حساب می‌کنند.

مساله پسرود

ایرانی‌ها بحال‌ترین، اخت‌ترین و توهم‌ترین مردم جهان هستند. چرا؟ چون موقع خرید تخم‌مرغ از سبوبرمارکت و چایی از کافه تا موشک از نمایشگاه، فروشنده جلو ۴۰۰فر می‌پرسد: «پسورد عابر بانکتان چند است؟» اگر نگویی نازحت می‌شوند و می‌گویند «یعنی به ما اعتماد نداری؟ واقعا که یک پسرود است دیگر بدبخت ندیدیدید پول‌پرست.» اما اگر شما به خودشان بگویید پسرود اینترنت وای‌فای‌تان چیست؟ یک‌طوری نگاه می‌کنند انگا به حریم شخصی‌شان وارد شده‌ای و حقوقشان را پامال کرده‌ای.

زواویه دید

هشدار به مجامع فرهنگی

داوود علی‌بابایی

• من، «داود علی‌بابایی» مدیرمسئول انتشارات امید فردا (نویسنده و پژوهشگر تاریخ معاصر) به‌خاطر ۲۳۵۱۰۰۰ تومان چک برگشتنی که پول آن صرف نشر کتاب و فرهنگ این مرز و بوم شده، از تاریخ چهارم خرداد ۹۴ تاکنون در سالن ششش اندرزگاه هفت زندان اوین به‌سر می‌برم و تا دین خود را ادا نکنم (چون شاکی خصوصی دارم) نمی‌توانم آزاد شوم. این انتشارات بیش از ۲۰۰میلیون تومان کتاب در انبار خود دارد و می‌شد قسمتی از این کتاب‌ها را توقیف کرده و به مزایده بگذارند. نمی‌دانم با اعزام یک فرهنگی که ۳۵سال عمر خود و سرمایه خود را صرف فرهنگ این مرز و بوم کرده است، چه نتیجه‌ای می‌خواهند بگیرند؟ شما فرهنگیان، ناشران، نویسندگان، مترجمان و اهل قلم بدانید همین مساله فردا؛ شاید، گریبان شما را بگیرد و این شتری است که در خانه شما هم خواهد خوابید. یاد نمی‌رود که چندسال پیش در مطبوعات مقاله‌ای تحت عنوان «شتر ورشکستگی ناشران» نوشتم و همه بی‌اعتنا از کنار آن گذر کردند. قابل ذکر اینکه در همین سالان ۶، سه ناشر وجود دارند که به علت چک برگشتی در اینجا هستند. باز هم مجامع فرهنگی از قبیل شورایی انقلاب فرهنگی، وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاون فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مشاور محترم فرهنگی رییس جمهوری، کمیسیون فرهنگی مجلس، قوققضاییه، اتحادیه ناشران و کتابفروشان تهران را به مساعدت و کمک می‌طلبم تا بلکه از محبس‌رهایی یافته تا بتوانم به نشر کتاب و قلم‌زدن خود ادامه دهم.

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

دوشنبه ۹ تیر ۱۳۹۳ • ۲ رمضان ۱۴۳۵ • ۳۰ ژوئن ۲۰۱۴ • سال یازدهم • شماره ۲۰۵۲ • ۱۶صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۸ • اذان مغرب ۲۰:۴۵ • اذان صبح فردا ۴:۰۶ • طلوع آفتاب ۵:۵۲

روزنارضا

کارتون خواب

علی رومانی

aliromani84@gmail.com

وحشت آفرینی داعش در فضای مجازی



کافه نظر

هزاره‌سوم و بی‌خبری که مترادف غفلت است

عسل عباسیان: امروزه با گسترش شبکه‌های اجتماعی و تغییر ماهیت هر شهروند به «شهروند-خبرنگار»، بی‌خبری دیگر نه‌تنها خوش‌خبری نیست، بلکه غفلت است و عقب‌ماندن از جهانی که با سرعتی همپای نور می‌تازد و پیش می‌رود. در چنین جهانی به نوعی تشخیص سره از ناسره هم سخت‌تر است و وفور رسانه‌های مجازی و دیداری و شنیداری و کاغذی سبب‌شده اعتماد بین فرستنده و گیرنده خبر، سخت‌تر از قبل پدید آید. از طرفی رسانه‌های کاغذی، دیداری یا شنیداری محدودیت‌هایی دارند که بازترینش رعایت سیاست‌های به‌خصوص است حتی همین محدودیت در رسانه‌های اینترنتی کمتر به‌نظر می‌رسد، بماند که محدودیت رسانه‌های اینترنتی در سایر موارد هم کمتر است. با همه اینها، حق انتخاب شهروندان هزاره‌سوم برای پیگیری رویدادهای روزمره، گسترده‌تر از قبل به‌نظر می‌آید. به سراغ سه‌چهره از حوزه‌های متفاوت رفتم؛ تا از آنها بپرسم چه نوع رسانه‌ای را بیشتر دنبال می‌کنند و بیشتر پیگیر چه دسته‌ای از اخبار هستند؟

محمد ضیمران ◀ استاد فلسفه

دایما پیگیر خبرها هستم و اصولا هر نوع خبری، در حوزه‌های مختلف برای من یک علامت سوال است. باید چارچوب‌هایش را بشناسم و بدانم چطور طراحی شده و بعد به چرایی‌اش ببیندیشم. اغلب اخبار را از سایت‌های اینترنتی پیگیری می‌کنم. کمتر روزنامه می‌خوانم و برخی مجلات را هم پیگیری می‌کنم اما معمولا اخبار را از منابع غیرفارسی دنبال می‌کنم و اصولا به‌خطر رشتام که فلسفه است، کمتر پیگیر خبرهای سیاسی هستم و بیشتر اخبار مربوط به موضوعاتی نظیر صلح، حقوق بشر، جهانی‌شدن و فاصله طبقاتی بیش از سایر اخبار مرا مشغول می‌کنند.

سیما تیرانداز ▶ بازیگر

اصولا همیشه پیگیر خبرها از رسانه‌های مختلف هستم و انواع خبرها را دنبال می‌کنم. سایت‌ها را کم و بیش می‌خوانم. این طور نیست که خبرهای خاصی را در لایوت بگذارم و خبرهای دیگری را نادیده بگیرم. بیشتر بستگی دارد در یک روز، کدامش توجهم را بیشتر از بقیه جلب کند، آن‌وقت آن دسته از اخبار را دقیق‌تر پیگیری می‌کنم. همیشه اتفاقاتی که در سراسر جهان رخ می‌دهد برایم مهم است، برای همین همیشه روزنامه می‌خوانم، مجله هم همین‌طور. تلویزیون هم رسانه من هست، سایت‌ها را هم مرور می‌کنم اما اخبار را از سایت‌ها پیگیری نمی‌کنم. شغل ما شغلی نیست که در بی‌خبری بگذرد، و من بگویم فقط بخش خاصی از اخبار به من مربوط می‌شود و پیگیر همان بخش باشم. باید همه را دنبال کنم. حوادث جذاب‌تر است، سیاسی کمتر، اقتصادی هم اصولا مهم است چون تأثیرش روی زندگی‌مان مشهود است.

رسول یونان ▶ شاعر

همیشه پیگیر اخبار ایران و جهان هستم و نمی‌توانم نسبت به اتفاقاتی که در روز، رخ می‌دهد بی‌تفاوت باشم. فراگیری اخبار در سایت‌ها برای من مهم است و رسانه‌های اینترنتی را برایم پررنگ‌تر می‌کند. گاهی در برخی روزنامه‌ها همه اخبار وجود ندارد و آن رسانه‌ها به دلیل محدودیت‌هایی که دارند صرفا خبرهای داغ را مخلره می‌کنند. اخبار مختلفی، در هر ژانری می‌توانند مرا تحت تأثیر قرار دهند اما بیش از همه اخبار مربوط به ادبیات و هنر و همین‌طور خبرهای اجتماعی تبدیل به دغدغه ذهنی من می‌شوند. در واقع این دسته از اخبار، مرا از بی‌تفاوتی در می‌آورند و با اندوه و شادی مردم پیوند می‌زنند. خبرها امروزه بیش از همیشه در زندگی انسان‌ها نقش دارند چون آدمی را از سکون و رکود درآورده و او را نسبت به اطرافش حساس و کنش‌مند می‌کند.

فرداگذرانی

• پیشنهاد ما برای گذراندن فردای شما، مطالعه مجموعه داستان «ماه یخ‌زده» نوشته پتر اشتام است که با ترجمه مریم موبدپور راهی بازار شده است. شکست در زندگی روزمره، رنج زیادی به همراه ندارد اما تلاوشم، می‌تواند انسان‌ها را مستاصل کند. پتر اشتام در نوشتن داستان انسان‌هایی که دچار استیصال هستند، بجر دارد. به‌عنوان مثال، دخترکی تنها در جنگل و کشتی سرخورده که به پرندگان غذا می‌دهد، از شخصیت‌های داستانی این نویسنده

اعظم طالقانی

امروزه شاید بزرگ‌ترین محرومیت جامعه ما، که در ماه رمضان می‌توان برای پرشدن خلأ آن کوشید، محرومیت از آگاهی است. شاید بیش از هر چیز دیگر، ما از آگاهی توده مردم محرومیم. عدم آگاهی مهم‌ترین نکته‌ای است که باید در ماه مبارک آن را جدی بگیریم. من هم با برپایی سفره‌های مجلل افطاری مخالفم. می‌توان سفره‌ها را ساده کرد و با نان و پنیر و چای و حداکثر خرما، محفلی تشکیل داد که جمعیتی کنار هم باشند و آگاهی‌هایشان را به هم منتقل کنند. یعنی دور آن سفره ساده افطار حتما راجع به مسایل روز ایران

پاسخ به فراخوان

سفره ساده افطاری با چاشنی آگاهی

فسادها از جمله فساد اقتصادی به مرور ریشه‌کن خواهد شد. البته پیشنه‌هاد جناب آقای (حسین‌الله پیمان) «مبنی بر تشکیل صندوق‌های تعاونی برای کمک به محرومان هم پیشنهاد واقعا خوبی است منتها به شرط اینکه خود محرومان هم در این صندوق‌های تعاونی سهیم باشند و اینطور نباشد که عده‌ای بیکار باشند و صرفا از دیگران کمک بگیرند. به‌واسطه این صندوق‌های تعاونی، می‌توان کسب‌وکار سالم ایجاد کرد. البته در همان مراسم سفره‌های ساده افطار هم افراد می‌توانند با برنامه‌ریزی قبلی برای یک آموزش جمعی که می‌تواند به مرور آینده نیروهای انسانی یک پایگاه اقتصادی را تأمین کند، بکوشند

پرسه

آنها یک روز بالاخره تمام شد. شهرداری تسلیم مهاجران شد و تصمیم گرفت به‌جای تخریب آلونک‌هایشان، روی ساخت‌وساز اسلام‌آباد چشم ببوشد اما آنها را از هر گونه خدمات محروم کند بلکه زودتر بروند. اما مانند: «کجا می‌رفتم؟ من بچلم جمعه شوهر گرفت. همین‌جا بزرگ شده بود. همین‌جا کار می‌کنه، کجا می‌رفتم؟» پیرزن لب‌هایش را جمع می‌کند و لقمه‌ای گوشت کوبیده آنگوشت دیشب را با شملبله و ریحون تعارف می‌کند. از سقف صدای جیر جیر می‌آید، می‌ترسم، لقمه را نمی‌گیرم. می‌برسم این خانه‌ام امن هستند؟ «چه امنیتی؟ به ما اجازه ندادند زمین را بکنیم و شفته کنیم، همین حوالی ۱۰ بار خراب شد و دوباره ساختیم. حالا سقف ایرنیت است، بی‌ها هم لوله ۱۴ فاضلاب، اما هیچ تگرانی از زلزله وجود ندارد. بی‌سروصدا کنار اتوبان چمران زندگی می‌گذرانند و خوشحالند که در ولایت غریب توانسته‌اند نه مالکیت زمین، که لاق مالکیت یک سقف را داشته باشند. سوار تاکسی عیدی، از اسلام‌آباد خارج می‌شویم. آن طرف‌تر، جنگل قدیمی کالماکچل شده، می‌گوید کار ما نیست. اما شاید دارد به هموطنانش ارفاق می‌کند. بخشی از این درخت‌ها را افغانی‌ها بریدند و سوزاندند، بخشی را هم شهرداری.

بزرگی گفته بود، خوشبختی نسبی است؛ افغانی‌های ساکنان اسلام‌آباد، این شانس را داشته‌اند که حالا در جوار یکی از گران‌ترین محله‌های تهران زندگی کنند؛ بی‌آرئی ارزان سوار شوند و شهب‌روی پشت‌بام خانه خودشان، بالش بگذارند، هندوانه بپاره کنند و به آخرین تکه‌های جنگل سرسبز حاشیه اتوبان خیره شوند. فقط چه حیف که اسلام‌آباد ۲۰۱۰، کمتر پایین‌تر از سطح زمین است، انگار که یک چاله باشد برای یک استعاره نگفتنی. صدای «بیع»، آرام بره سفید در همه‌هم سرعت چمران گم می‌شود.



همسایگان افغانی پل مدیریت

گودالِ زندگی

برای گزارش آمدم، از وضع شما – از شهرداری بودی؟– نه از روزنامه. صدای وزوز دکل‌های برق توی گوش‌ها لانه کرده، آنها نمی‌شنوند چون عادتشان شده، اما برای غریبه‌ها دیوانه‌کننده است. پیرزن، در کنتور آب را باز می‌کند. آن تو چیزی تکان می‌خورد اما در تاریکی دیده نمی‌شود: «موش! موش! دارند پایه خانه‌ها را می‌چوند». بیشتر شبیه گربه هستند، جاق و بررو، زن می‌گوید یک‌سالی می‌شود که از آن طرف اتوبان یعنی از «ده ونک» آمده‌اند و حمله کرده‌اند اینجا. بعد بچه‌ها دست می‌کنند و یک چیز سنگین را از داخل چاله کنتور می‌کشند بیرون؛ یک موش مرده. عیدی می‌گویند: «گفتند باید ده ونک را خالی کنیم، گفتیم کجا؟ گفتند هر‌ج‌ا، اینجا نه. آمدیم این طرف اتوبان. آن موقع تازه داشتند چمران را می‌ساختند. صبح‌ها در کارگاه آقای انامش را به یاد نمی‌آورد!» کار می‌کردیم، شهب‌ها همین‌جا برای خودمان اتاق می‌ساختیم، سخت سرما بود، ناچار بودیم. اما شهرداری بلدوزر می‌انداخت و خراب می‌کرد.» جدال

LG
Life's Good

کارت + هدایای ویژه

به ازای هر گل تیم ملی

گلدیران
تهویه

Pink Service
ارائه خدمات توسه زوج تکدین (تهران)

پاسخ گوی و خدمات ۲۴ساعته ۷روز هفته (بدون تعطیل)

www.goldiran.ir ۰۲۱-۸۴۷۳۳۳